

و مبرات و خصائل بسند يك در فارس کسی نشان نداده و فلت
 کرد و امیر شیخ نهایت مضطر شد بیک وقتیر جامع این اوداق از بس
 حاجی قوام الدین شنیدم که در روز سوم بعد از وفات پدر بدیدن امیر شیخ
 رفته چون مراد بدید بگریست و گفت چه ضائع عمری و بی حاصل بودی
 باشد که در تحصیل علم نجوم صرف شود من در تبراستادی داشتم
 در دانش این علم که اگر از خواججه نصیر الدین طوسی بگو که کمتر بود
 و جدی تمام داشتم درین مدت بواسطه علم نجوم هرگاه که کار من مستقیم
 خواست شد بگویم آنکه فلان کوکب ناظر طالع است فلان ستاره مقابل
 دارد فلان نجوم نریعی دارد کار من مثلزل بود این چند نوبت
 صلح با محمد بن مظفر جهت آن بود که کار او با همان میکند اشم امسال در
 نجوم می نمود که در بلاد فارس کسی نماند که او مثل بگرم و بزرگی
 در قزنها پیدا نشود و من خرم شد که آن من خواهم بود لاجرم
 شمشیر ز ساینده از محمد بن مظفر بگریختم خود این کس حاجی قوام
 بوده بعد از آن این ابیات بخواند

۲ بدیش نریود
 ۲ در دانش این علم

بد و نیک از ساره چون آید که خود از نیک و بد بوزاید
 کز ستاره سعادت و دادی کینا از نجوم زادی
 کسیت کز مرد مرستانه شناس که بکنجه برد بقیاس
 تو دهی بی بیانجا ترا کج که نداند ستاره هفت از پنج
 هر چه هست از دقیقه های نجوم با یکایک نهفته ای علوم

همه را روی بر خندان دیدم و ز خدایر همه مراد دیدم و ثانیاً سید امیر حاج
 ضراب را که از روش سادات در پی مسجد جدید بود و حاجی شمس
 الدین که پیشوای محله باغ نو بود قتل کرد و شیرازیان بدین واسطه از و منتفر
 شده بودند تا در ماه رمضان که دوشنبه روز مزاج شاه شجاع انحراف
 یافته بودند ناگاه رئیس عمر بسند رئیس علاء الدین که پیشوای محله مورد ستایش
 بود بعضی از بطنان خویش بر او افتاد و مقرر کرد که چون از دروازه ها بیرون
 جلت در اندازند دروازه مورد ستایش را بر روی حضرت مبارزی و شاهی
 بازگشاید شاه شجاع اعلام پذیر کرد در ثالث شوال سنه اربع و خمین
 و سبعمائه بنا برین مواعده عساکر در حرکت آمدند و مقابله گرم شد
 رئیس عمر بر او افتاد و دروازه بگشود امیر مبارز الدین با معدودی
 چند باند بیرون شهر اندند چون امیر شیخ واقف شد بدفع مشغول
 بودن نتوانست با جمعی امر او را بجانب شولستان بیرون رفت
 امیر مبارز الدین اکثر امر او بزرگان و ارکان دولت امیر شیخ را
 بتوازش مخصوص کرد ایند مثل بیجاکار و کلو فخر الدین و غیره امیر شیخ
 بر عزم قلعه سپید که از زمان ملوک عجم حکمی مشهور است روان شد
 چون بقلعه رسید بجانب بغداد توکل جنت با وجود آنکه در زمان
 حکومت با امیر شیخ حسن که حاکم بغداد بود شیخ دشمنی بسیار اقامه
 بود که از بغداد طلب مدد کرده بود بخارن رسیدن او بقلعه از راه
 شوشتر امیر ابقوا که سبط امیر شیخ حسن بود بالشکری بوی پوی است

و بامید مواضعه که با کلوغز الدین و یکجکا ز داشت متوجه شیراز
 شد امیر مبارز الدین شاه شجاع را بردفع این کار بدان طرف روانه
 کرد ایندو نمنان چون معلوم کردند هم از آنجا منفر شدند امیر
 شیخ بجانب اصفهان رفت و لشکر نهاد در همان راه باز گشتند
 و شاه شجاع برد از فلعه سپید نزول کرد چون اسنخا در آن محضر شد
 در محاصره جسمی از نوکران آنجا بنشاند و خود بشیراز آمد چون محصور
 پدید سپید ممالک کرمان را با او مقوم فرمود در آن وقت که امیر شیخ
 از شیراز بیرون میرفت بپرا و علی سهل که در سیزده سالگی بود او را
 خوانست برد در خانه سپید تاج الدین و اعطای نهان کردند جسمی
 از مفسدان نشان دادند طفلک را شاه شجاع بداد آورد و با امیر یکجکا
 و کلوغز الدین مقید ساخته همراه شاه روانه کرمان کرد ایندو امیر
 یکجکا ز رادراب کرمان انداختند و کلوغز الدین و علی سهل بکرمان
 آوردند و بعد از آن کلوغز الدین را قتل کردند و علی سهل را گشتند
 بجانب اصفهان پیش پدید می برد در روزان و در منبجان آن طفل را
 شهید کردند و گشتند از مرضی که داشت وفات کرد این زمان
 مقبره آن طفل مقام حاجتست و چند نوبت دیده اند که نور از آنجا
 نافته است اللهم ارحمه **پیوسته** بسی بر نیاید که بنیاد خود
 بکند انک بنهاد بنیاد خود
 چون امیر مبارز الدین مملکت فارس را در تصرف گرفت و محکم شد و

از آنجا

ویدبان عالی و زنجیب پروردی مهادی و مریت علی و فضلا مسعود سندی
 و مردم را السماع حدیث و تفسیر و فقه زنجیب میسر نمود و در امر معروف
 و نهی منکر مبالغه میکرد نامرینه که همگس را بارای آن بنود که نام
 فسق و فجور و مناهی برد شاه شجاع زاد بن معنی با عی هست مره کبیر
 در مجلسی ساز مسعی بست به جاک به قانون و نه دف برد سدن
 رندان مه ترک می رسی کرد نه جز مجلس شهر کبری می سلسنت
 در سنه خمس و حسین که امیر مبارز الدین منوچه سجیر عراق پیشد
 طلب شاه شجاع فرستاد آنحضرت لشکر بان اطراف از اوغان
 و جو ما و اعراب و احشام طلب فرمود و در ربیع الاول سنه خمس
 و حسین از کرمان بیرون رفت چون بشهر بایک رسید که از لشکر بان
 امیر شیخ امیر تیمور که سر آمد لشکر بود بسولستان و با امیر عنیات الدین
 منصور که حاکم نافذ بود فرمان احشام شول گاو و اما دامر شیخ است
 اتفاق کرده و داعیه فخر شبر از داند بنا برین خبر شاه شجاع با عساکر
 خود عازم شولستان شد چون بوکایت دشمن رسید از ایتان هیچ اری
 اثری ندیدند تمام مواشی و اقام ایشان در تصرف آورد اینور و امیر
 عنیات الدین منصور و بسیاری از اعیان دولت امیر شیخ بگازدودن
 رفته بودند و از اینجا بنا بر مواضع متوطنان دروان کار روز مخصوصه
 منوچه شیراز شدند چون پرسیدند فی الحال دروان بگشودند و ایشانرا
 باند دودن بردند و شاه سلطان که از قبل امیر مبارز الدین حاکم شیراز بود

ارداو جان و دیگر با یک روزی کرد
 در آن کار او بخانی از منوچه داشت
 پدر منی شد خبر رسید

شهران

اعتماد کلی بر آن کرده که شاه شجاع توجه نموده و لشکریان خود را
 و زدند هر چند سعی برد و رفع این واقعه نمود فائز نداد بجانب شاه شجاع
 توجه نمود چون آنجا آمد مملکتی بی منازع یافتند همان زمان محله
 مورد ستان را که بدو خواهر میان ری موسوم بودند التشر زدند چنانکه
 شعله آن نامت و وسیع ظاهر بود زین عمده زمینها را کشت
 شاه شجاع چون محرم دره نزول کرد و خیرا بنمورد و غلبه لشکر کشید
 که متوجه شیراز شده اند بتجلیل از عقب ایشان روانه شدند در آن
 حال شاه سلطان بر رسید و وقوع آن حادثه اخبار کرد شاه شجاع متوجه
 علی الله بدو شهر را ند چون بر رسید و مهابت این حال مشاهده کردند
 بهادران لشکر بای باز نهادند شاه شجاع یکسوان از دروان امیر
 باندون شهر را اندار ککان دولت چون این کبری دیدند به بگاز
 در شهر بخشد و شمشیر در دشمنان نهادند ناکاه نیری بر آیتورا آمد
 و کشته شد و کسر نداشت که آن پیر از کجا آمد لشکر منہم کشید
 و سائر امرا منواری شدند شاه شجاع چون دشمنان را مقهور دید روی
 بدار السلطنه نهاد همان لحظه خبر رسید که در دروان کاروان
 هجرت از آن جنگ شعله منزند و گروهی بی شمار از لشکر شول و
 او با شان محله اتفاق کرده اند شاه شجاع دانست که لشکریان
 جز بتوجه او ممکن نیست بدوان کاروان راند و جنگی سخت بود
 و آن محاذی را بعضی بشمشیر بگذراند و بعضی گرفتار شدند مقارن این

فتح خواجه قوام الدین محمد از جانب قزقزند بر رسید و پسر دولت
 شاه شجاع ملک شیراز چنان این گشت که صفت آن درین مختصر بنگرد چه
 پیش از آن هیچ مسلمان در صبح و شام از تسلط رنود و شرفا لان از خانه بیرون
 پروان توانستی کرد بعد از آن در شب دنجور از هر گوشه از انوار امت
 هزار شمع افروخته شد و مساجد و معابد معور گشت پلست
 ز فود دولت شاه و کمال صوت او زمانه این و آباد شد بهشت این
 همی ترسد آهوز غم صنیعتم همی تالدهتموز جنگل شاهین

چون خبر این فتح منتشر شد

اعادی بکران اتفاق کردند و عماد الدین محمود که یکی از دهاه
 ملازمان امیر شیخ بود خواست تا دولت او را بند پیرات محکم گردانند
 با اتفاق امیر سلغرشاه ترکان که خواهرزاده امیر شیخ بود لشکری از هر
 جنس بنوا حردارا بجمع کردند و دعوت مغولان اوغان و جوما
 آغاز نهادند چون شاه شجاع برین اطلاع یافت هنگام تابستان بود
 از کمر تمان آمدن بودند از کرمای دارا محمود اجتران نکرد و از شهر بیعت
 رفت چون دشمنان ازین احوال آگاه شدند اظهار لیری کردند و بگرفتند
 توقف نمودند چون لشکر آمد بگرفتند بگرفتند بگرفتند که مجال عبور
 بود مختصر بستند شاه شجاع چون بکار آب رسید با معدودی چند
 از دلیران لشکر از آب پیروزانند امیر سلغرشاه و خواجه عماد الدین
 همی دهنیمت را غنیمت دانستند کوهی بسیار از ایشان گرفتار شدند

شاه شجاع جزا نهر الساسرا بعبه محو کرد ابد و از انجا بر ترم سنبل
 موجه شد چون بیک منزل شبانکاره رسید مولانا عسکالدين
 ترم استقبال بیرون فرمود و از انجا بدار السلطنة شیراز نزل کرد
 و درین مدت شاه سلطان محاصر قلعه فهند مستغول بود و الحوت
 آن قلعه از امتهات قلاع ایران بلك از معظمت بقاع جهالت
 و چون مجدالدين سربندی کونوال قلعه بود دانست که با تقدیر آسمانی
 تدبیر انسانی بر نیاید دست تضرع بکشاد شاه سلطان کیفیت احوال
 او به عرض شاه شجاع رسانیدند از انجا نوازش فرمود و الطاف کرد بحکمت
 الدين قلعه را سلیم شاه سلطان کرد و در ظاهر شیراز بشف دست
 رسید و خزان و دافین شیخ ابواسمعی که در قلعه بود تمام بشیر آورد
 بر مجدالدين مسلم داشت ذکر بیعت امیر مبارز الدين با خلیفه عباسی
 و محاصره اصفهان امیر مبارز الدين محمد چون محاصره اصفهان رفت
 جماعت اندون با وجود کثرت بیرون نیامدند و امیر مبارز الدين قلعه
 ماند آنان نزل کرد و با وکیل خلیفه امیر المؤمنین مقتصد بالله ابوبکر
 العباسی بیعت کرد و در سنه خمس و خمسين و سبعمائة حطبه اسلام
 در بلاد عراق که از هجوم لشکر سلاطین مغول ای هذا اليوم از زینت
 ذکر خلیفای عباسی عاقل ماند بود بذكر القاب خلیفه مقتصد
 بالله مشرف شد و از غرائب معجزات نبوی آنکه بحکم حدیث
 ان الله نزل الی بیعت هذه الامة فی کل امة مائة سنة من محمد

هارینها چون اختیار تاریخ رفت از سنده سنه پنجاه و پنجاه که
 خروج لشکر هولاکو خاست و واقعه بغداد تا این زمان صدسال بود
 بی یادت و نقصان و غلای فارس و کرمان و نبرد بعثت کردند درین
 حال امیر شیخ بهر چیز توکل میکرد از جمله با امیر سلطان شاه خاندار که
 یکسال پیش ازین چیلنی کرده بود رد سید جلال الدین میر میران او را از
 کرمان طلب کرده که اصفهان توی سلیم کند چون با اصفهان رسید
 او را بگرفت و در قلعه طبرک محبوس کرد امیر شیخ تصور آنکه جو او را
 رها کند از مر او کشتادهایانند از بند خلاص داد و رعایت بسیار کرد
 او نیز چند روز با ایشان موافقت کرد و بگویبت صدای سحت بالشکر ^{ری}
 اتفاق افتاد چون امیر شیخ را رفول و فعل اغنیاد حاصل شد او را بمیان
 لشکر اوغانی و جرمانی فرستاد که ایشان را دعوت کند او چون از
 شهر خلاص یافت بجانب لرستان رفت و از سیر از ساه شجاع رسول
 و در سائل بجانب او روان کرد آید و او را دعوت کرد امثال نمود
 و بیشتر اندفت و مرنه رفیع رسید چون زمستان سردت شد لشکر
 از در اصفهان برخاستند و پیش از عزتت کردند اصفهان
 چون از محاصره خلاص یافتند امیر شیخ ابواسمعیل بجانب لرستان توکل
 نمود چون موئیم بهار شد امیر مبارز الدین مضیه محاصره اصفهان نمود
 کامکار جلال الدین شاه شجاع نفویض کرد خون لشکر سید
 اصفهان تنزل کردند سید جلال الدین میر میران که در آنجا بود محفی

اورم

شد بعد از چند روز خیر رسید که امیر شیخ ابوالفتح با انا بک نورآورد
 بن سلیمان شاه بن انا بک احمد در لرستان اجتماع کرده اند و لشکری
 آراسته شاه شجاع اول بفرمودن آن جماعت میگرد و بجانب کدغان هفت
 مفر شد روز دیگر بحوالی فیروزان خیمه زدند خبر رسید که امیر میانزالدین
 از این اجتماع واقف شد و بمحورن برو متوجه است روز دیگر بهمان
 منزل فرود آمد امیر شیخ و انا بک چون ازین حال واقف شدند هر یک
 بتدبیر کار خویش مشغول گشتند انا بک بلرستان مراجعت کرد و امیر شیخ
 بسوستر رفت شاه شجاع محاصره اصفهان معاودت نمود و امیر میانزالدین
 الدین بجانب ماروانان فرود آمد و سدی شد میان دشمن چون مدتی
 برین برآمد سید جلال الدین میر میران جز مسکنت جان ندید بوسبیل
 اظهار عجز و مطاوعت در پناه عنایت آمد و مبلغ خطیر جهت
 عساکر فبل نمود و رایات هایون مراجعت بدار الملک فرمودند
ذکر تغییر شایگان چون ممالک فارس
 بامیر میانزالدین قرار گرفت هر کجا مقصدی بود و حصنی داشت
 مخالفت اظهار میکردند مملکت شایگان که از خوشی و معموری چون
 باع ارم بود و در حومه ایچ که سر مملکت قلعه بود که در ربع مسکون
 کسی نظیر آن نشان نداده چنانکه تمام متوطنه را مسکن مالوف و از
 آن قلعه بود و در اینجا مسجدی جامع بغایت معتبر بود و آب روان و طایفه
 و بانا رها چنانکه معهود شهرهای فیح است و هموار ملوک و اکابر اینجا

با سلاطین اطراف معارضه کرده اند درین وقت ملک اردشیر که از قبیه
 ملوک انخاب بود و لشاعت مشهور تصور کرد که چنانکه پدران با سایر
 ملوک معارضه کرده او با این خانواده معاش کند بنابرین مظاهریت قلم
 اعوان بسیار جمع کرده و دست عصیان بر آورده چون این خبر رسید
 امیر مبارزالدین فرزند خود را شاه محمود بکفایت این مهم تعیین کرد شاه
 محمود شاهی دلیز نامدار بود و شهر یاری مردانه دزدان و مکارم اخلاق و محلی
 و بگرم و دلاوری مشهور پست در صد هزار قرن سپهر سار بود
 ناز جوان سوار بمیدان یوز کار با کوهی دلیزان لشکر نشینانگان
 آمدند و بی غل بدویان قلمه ناندند و خرمی حکم واقع شد و طائفه
 که مدافعت مشغول بودند منهدم گشته الفقه بعد از محاربه
 قلمه سحر شد و ملک اردشیر از پشت قلمه بر اموح بگر بهرین رفت
 شاه محمود بعد از فتح بحجاب شیراز آمد ذکر عصیان هزارم شاهی
واقعات در آن زمان که امیر مبارزالدین بخیر
 شیراز کرد هزاره شادی را بصنوف عوام طیف مخصوص کرد آید و
 ولایت و اقطاع بدیشان مسلم داشت چون قوی حال شدند دست
 طغیان بکشوند و سوابق اتمام فراموش کردند در آخر سنه ست
 و خمسی و سبعمائه در فصل بهار اظهار خلافت کردند امیر مبارزکشان
 ایناع که بر سمر باشد هشی آن طائفه موسوم بود هر چند بنصاح مصلحان
 پیشی آمد ایشان جز جاده نمرده نمی سپردند و از آلام ناگاه بر سر او

شجره آوردند و اموال او را راجح کردند امیر مبارکشاه با معدودی
 چند بدد کلاه آمد امیر مبارکشاه بن دفع بن معاملة را حواله برای
 شاه شجاع کرد چون متوجه شد جماعت مقرران برود خانه که نفر
 آن پیدا بود مختصر شد چون حضرت شاه ایستان نزدیک کشت
 عساکر چون بر و از آن آب بگد شدند و آتش حمال شعله زد و آن خاک
 ساران فراختر کردید و به بادقا بر فشد و امیر نوقا که مقدم ایشان بود
 با جمعی دیگر از امر آگشته شدند و غنائم بسیار بدست لشکر
 افتاد بعد از چند روز مراجعت نمودند ذکر توجه شاه شجاع بکرمان
 جهت استیصال اوغان و جرما چون خاطر از هزاران شادی فارغ
 عین امت بصوب تخیر لشکر اوغان و جرما معطوف فرمود هر چند
 احوال ایشان در نارنج و اخای ذکر کرده اند اما درین مختصر شده آن
 مبادی حال ایشان بیان می رود صورت آنکه سلطان جلال الدین خود غنمش
 کتبه جدا علی شاه شجاع بود از طرف ماد و سلاطین جنک خان ایلیان
 کرد که لشکر بنای حیت کرمان نامزد کنند تا ناحیتی که از در الملک
 دور باشد بحایت ایشان مصون ماند صدق اوغان و جرما می بدین مهم
 نامزد گشته چون ایشان بدین خطبه نزول کردند و مراغه خصیب
 مشاهده کردند بمروز ایام بکثر اموال و اولاد موصوف شدند و سلطان
 جهان با ایشان وصلت کرد و والد سلاطین طایف قلع از ایشان منوالد
 شد تا در شهر سنه انی و از بعضی مملکت کرمان مختصر امیر مبارکشاه

شدنشان این طایفه را نهایت رفیع گردانید و بشرف مواصلت با شما
 شجاع مخصوص گشتند اما هر چند که از اظهار عصیان میگردید چنانکه
 ذکر رفته در سنه اربع و خمسين که ممالک کرمان بپناه
 اخصاص یافت سوابغ اتمام در بان ایشان مضاعف فرمود چون
 از شیراز مراجعت کرمان کرد امر ملازم بودند و هر یک محل جمعیت
 آنها را یافتند چنانکه عقل حرم سند که من بعد از تروانا ایشان نیاید
 در شهر سنه خمس و خمسين که شاه شجاع بالشکری ابوبه بن عزم
 استیصال آن طایفه بجانب چیرفت نهضت فرمود چون امر او
 لشکریان اوغان این حال معلوم کردند جز الحاکمها و حصنها چاره
 ندیدند عساکر برد این کوه اقامت کردند و ایشان به بستی کوه مقابل
 ایستادند و بعضی بجنگ اقدام نمودند و در صدمه اول فرار اختیار کردند
 و در کوهها محصر شدند چون کار بجان رسید زبان بضرع برکساد
 شاه شجاع رفر عفو بر جوان ایشان کشید و امر از ایشان بفریاد مخصوص
 فرمود بعد از آن متوجه دارالملک کرمان شد و در هشتم ماه رجب
 سنه سبع و خمسين اتفاق تزلزل افتاد چون حرم محروسه که خواهر امیر
 سورعتمش اوغانی بود و والد شاه زادگان سلطان اولی و سلطان
 شبلی و سلطان جهانگیر و سلطان پادشاه که حرم شاه میخی بود و فانی
 گردانید بیکر بنیم عزراختی کرد و بدو سال پیشتر از بن نایب کرمان
 از حوا نواده بزرگ در نکاح آورده بود و مولای اعظم در شیراز عقید

بر روی فرمان پدوستی شیراز شد از
 شیراز یک عصیان نمود خون مدت
 شاه شجاع

است

فرموده در روز دهم شعبان زفاف فرمود در آثاری این ایام
 خاطر مبارک بتزیت علما و رونق علم و فضلا معطوف کرد ایندهای
 مدسه تزکاتیه که از امتهات بقاع کرمالست بلکه از معظمت
 مدارین جهان قبلای و انور و فضلی دین برود ممکن داشت و باجلا
 حاضر شد و اقتدابه پند نامدار کتب محرمه الا شفاع امر فرمود تا
 بشوید و مجلس درین دارالسیاده را که از حدثات مبارزی است
 همچنین بحضور سرب مشرف پیفرمود پیمین این افعال نیکود و بد فعل
 یکی محمود نمود نام در ولایت اربعه و یکی از اعراب در حدود شهر مابک
 بددی و عتباری اطراف مملکت را خراب میکردند و راه برصادرو
 وارد بسته بودند بیکروز گرفتار شدند و مردود را بکشت و مملکت
 از خجک ایشان پاک شد ذکر توجیه شاه شجاع باصفهان
 چون ماه صیام نزدیک شد از جانب امیر مبارزالدین ایلچیا از شغاف
 میر رسیدند که شاه شجاع بجانب اصفهان در آخر شعبان عزیمت
 نمود و دویم ماه رمضان در در فسخان جزی جهت او تزیت کرد
 هدازان زبان روز کار بد تزیت گویند پند
 باذامر صغ از که اختران جرخ بجز سپهر نیک خورشید سای شاه شجاع
 نهم رمضان ببرد زول کرد بعد از سه روز از بزم نهضت نمود و در
 ظاهر مابکر باید مجتمع شد بعد از چند روز خبر رسید که امیر شیخ ابو
 الحنفی با جمعی از هزاره شادری در نواحی جرجان اجتماع کرده اند

در روز دهم شعبان زفاف فرمود در آثاری این ایام خاطر مبارک بتزیت علما و رونق علم و فضلا معطوف کرد ایندهای مدسه تزکاتیه که از امتهات بقاع کرمالست بلکه از معظمت مدارین جهان قبلای و انور و فضلی دین برود ممکن داشت و باجلا حاضر شد و اقتدابه پند نامدار کتب محرمه الا شفاع امر فرمود تا بشوید و مجلس درین دارالسیاده را که از حدثات مبارزی است همچنین بحضور سرب مشرف پیفرمود پیمین این افعال نیکود و بد فعل یکی محمود نمود نام در ولایت اربعه و یکی از اعراب در حدود شهر مابک بددی و عتباری اطراف مملکت را خراب میکردند و راه برصادرو وارد بسته بودند بیکروز گرفتار شدند و مردود را بکشت و مملکت از خجک ایشان پاک شد ذکر توجیه شاه شجاع باصفهان چون ماه صیام نزدیک شد از جانب امیر مبارزالدین ایلچیا از شغاف میر رسیدند که شاه شجاع بجانب اصفهان در آخر شعبان عزیمت نمود و دویم ماه رمضان در در فسخان جزی جهت او تزیت کرد هدازان زبان روز کار بد تزیت گویند پند باذامر صغ از که اختران جرخ بجز سپهر نیک خورشید سای شاه شجاع نهم رمضان ببرد زول کرد بعد از سه روز از بزم نهضت نمود و در ظاهر مابکر باید مجتمع شد بعد از چند روز خبر رسید که امیر شیخ ابو الحنفی با جمعی از هزاره شادری در نواحی جرجان اجتماع کرده اند

خجیه

بخصیه متوجه استیصال ایشان شد امیر سیخ یکروز بیشتر واقف نماند
بود و لشکر متفرق گشته و با انواع مال و اسباب کدشه سنگران
غنیمت بسیار بدست آوردند و شاه شجاع در زمان هجرت پدیده فرمود
که یک متر از صیفهاست مرز کرد بعد از آن در حوار باغ کاران
که به بادوی شهر مصلحت نقل کرد و بعضی ایام شهریان پیروز شدند
و محاربه میرفت نادان دوزی که امیر کیکاووس که در سنم روزگار بود تقوا
رفت تا گاه جماعتی بیرون ناخشد او تا ایشان مقاومت نمود خون آوان
شاه شجاع رسیدند سپس خود بوجه نمود و حور عظیم واقع شد و لشکر
شهر منهدم شدند و بسیاری گرفتار آمدند چون امیر مبارز الدین از وارجی
جرباذان مراجعت نمود آگاه بر اصفهان بعضی بیرون آمدند و مسکن
اظهار کردند بجای نرسید ^{شاه} سلطان تراغما صره اصفهان بشاند و بدار
الملك شیراز مراجعت نمود و مرز عرفه نرفت کرد **ذکر لغت**
لرستان بعد از آن که ممالک فارس را امیر مبارز الدین مقرر شد تا ناپله
نور آورد که ابا عن جلاز حکام لرستان بود خواست که دست بر روی نمایان
و باعث بریز آنکه کبوتر بن تکه که خویش بود و خود خونی عظیم پیدا کرده
میخواستند که مدد امیر سیخ نمایند امیر مبارز الدین پس بسطه آنکه شرف
الدین مظفر را با اجداد این طایفه در سوائف ایام حقوق ثابت بود و
پیر با فرزندان شاه شجاع و شاه محمود خویشی بود جهت مواصلت
با و اخای میخواست که میان ایشان بمقائله انجامد چون انا بلیک

نوآورد بنو سلیمان شاه بن ابی طالب احمد با امیر شیخ طریقه انجاد پیش
 کوفه بود و غائب اموال و نفاس در خاثر و خیل و حشم خود را
 تبعاً و منب اوتام زده کرده و لشکری تمام بمدد او بر نشاند و بعد
 اصمهان متوجه شده هیچ شبهه در مخالفت نماند امیر مبارز
 الدین بواسطه این افعال عظیم متعجب شد اما حسب محبت آبا و اولاد
 او مولانا ناصر الدین خجندی را با امیر کمال الدین حسین رشیدی
 و حاجد رکن الدین عمید الملک و خواجگه صدر الدین اناری
 را تا بطریق جبر و صلاح ایشان راه نماید چون این اکابر رسیدند آن
 جماعت را چنان یافتند که هیچ نصیحت کار نخواهد آمد در
 سه سینه و خمین که امیر مبارز الدین بظاهر اسفهان نزول کرد
 انابک نوآورد و قاضی قطب الدین که مقدم فضاة لرستان بود بر سال
 بر شناد فاضلی را رخصت مراجعت حاصل نشد تا بسیرا آمد و
 البجیان با طراف بارگشند در او آخر محرم سنه سبع و خمین
 و سبعه نه تنه میب بر اسجلاص لرستان بهمیم یافت اما سر ما
 بر بند که ارکان دولت بر قسح عزیمت جانم بودند در آن
 چند روز نماه شجاع به بد ملحق شد عزیمت جزم گشت در آن بحد فضا
 خوان ایمله بهجهان رسیدند هوا بگرم تغییر یافت در اثنای این
 سفر رسید که گور مرت با شیخ علی کورد و دیگر امر اوسر داران
 و سده هزار سوار و پیاده جمع کرده اند و جنگ را آماده شد امیر

الدین یاسامیشی کرد و بمینه رایشاه شجاع داد و میسر و رایشاه محمود
 و خود قلب لشکر ایستاد و شاه یحیی را پیش خود بدیاشت فریقین به سر
 رسیدند جنگی اتفاق افتاد که آنکست تحیر در دهان هم کنان بمانند
 عاقبت لشکر منهنم شدند و کورث کشته شد و نود یک خلاصه
 ملوک مغرب انانیک شمس الدین بلیشک بن ملک سلغرشاه بن انانیک
 احمد بن انانیک بوسفشاه بن انانیک شمس الدین اب ارغون بن
 انانیک هزار اسف بن ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی
 باملوک عظام علاء الدین عطاء و تاج الدین تکیب ناش و سراج الدین
 عسری لبا با تمام آکا برو امرای آن مملکت بدستبوی آمدند با انواع
 نوازش مخصوص کشید چون نحو الی ایچ که دارالملک لرستانست
 نزل افتاد خبر رسید که انانیک نور آورد بخطه سوسن که خندق آن از
 آب شوشتر است و بان آن از کوه مختصر جنبشید و لشکری جمع کرده شاه
 شجاع بعزم سوسن متوجه شد انانیک نور آورد خبر یافت روی به نیت
 آورد و در قلعه مختصر شد جمعی از نوکران آنجا صحر بدیاشت و خود به پیش
 پد آمد بعد از پنجیر ملک در او آخر صفر سنه المذکور حکومت آن
 مملکت بانانیک شمس الدین بشنک عمزاده و داماد انانیک نور آورد
 و حسباً و نسباً مستحق بود بفرمان دهی آن دیار مقرر شد و انانیک
 بشنک بمحاصره آن قلعه مشغول شد تا مشغول گردانید و انانیک
 نور آورد را میل کشید چون امیر میار الدین از ایچ مراجعت نمود

صحرائی تحت اباز که قدیماً شکارگاه ملوک بود شکاری اتفاق
 افتاد پست هوا پرباز بود و دشت پرستک شتابان هر دو در پرواز دور
 یکی کرده هوا را بی بریدگی یکی کرده زمین را بی دیدن چندان صید میشدند
 که چهار هزار شکاری تقریباً بنویسند آن رسیدند ذکر شیخ اصفهان
 و گرفتار شدن شیخ ابواسحق در نیشابستان که امیر میباید
 الدین به نیشاب نیشابستان مشغول شده شاه سلطان در محاصره اصفهان
 سعی و جد بسیار نمود و امیر شیخ ابواسحق با اصفهان مراجعت کرده و
 از توسل بهرجایب باز آمد تا آنچه در قلم تقدیر رفته بظهور برسد باقی
 سید جلال الدین میر میران محاصره می کشیدند از شهر بیرون آمدند
 و در نیشابستان بختی میکردند چون موسم بهار شد لشکریان
 فوج فوج از شهر بیرون آمدند و کیشاه سلطان ملحق میشدند امیر
 شیخ ابواسحق و سید جلال الدین را از ظهور این حال کار از دست رفت
 و مضطر شدند در اشای این حال کوه توال قلعه طبرک که داخل
 شهر است کسی را پیش شاه سلطان فرستاد و اظهار کرد که اگر جهت
 ملازمان قلعه انعامی مقرر شود این طایفه را بر آن داریم که قلعه
 بسیارند با عساکر منصوره ملحق شوند شاه سلطان بغایت مسرور
 گشت و صد هزار دینار قبیل نمود و خزان قلعه نیز برایشان تسلیم داشت
 اهل قلعه بر نیر آمدند و طبرک را تسلیم کردند در زمان که لشکری و
 بطرک رفته و بشارت بر دند اهل شهر چون معلوم کردند و کشت

لشکر بدیدند که بقلعه آمدند زلزله در شهر افتاد و هر کس بخود
 مشغول گشت سید جلال الدین میر میران عیال و اطفال بگذاشت
 و بایک کس از ملازمان اندروان پیروز رفت و تا سر حد کاشان
 هیچ جایگاه آرام نگرفت و امیر شیخ ابوالحسن را اجل دامن گیر شد و از
 هر طرف که خواست ناپیرون رود شواست چه لشکر در شهر ریخته بودند
 و دروازه ها فرو کرده چون مضطر شد البخانخانه مولانا مرحوم مولانا
 نظام الدین امیل که مقتدا و شیخ الاسلام عراق بودند و مخفی
 گشت شاه سلطان چون در اصفهان قرار گرفت جمعی از لشکرینکا
 رفته بودند باز آمدند و از هیچ طرف نشان امیر شیخ نیافته شاه سلطان
 دانست که از شهر پیروز رفته جو اسپس را بتحصن احوال او برگذاشت و هیچ
 دقیقه در طلب احوال نکرد چون معلوم شد که گجاست جمعی معتقدان
 تغییر کردند نا اورد امیده بقلعه طبرک بردند و اعلام امیر مبارز الدین
 کردند بعد از چند روز فرمان شد که او را بشیر از آوردند او را مقتید
 بشیر از فرستاد عوام بشیر از داعیه غوغائی داشتند او از در
 انداختند که او را بقلعه فهد می برند ناگاه از راه محمول او را
 میدان بشیر از آوردند امیر مبارز الدین با تمام علما و قضات و اکابر فارس
 حاضر بودند فرمود که سید امیر حاج صراب را تو گشته امیر قطب
 شیخ گفت بفرمان گشته حکم بر قضا ص شد بسر کویک امیر
 سید حاج امیر قطب الدین او را بقضا ص رسانید در حالت قتل این

دُوْر بَاعِي بَكْت مُرْبَعِيْتِ
 افسوس که مرغِ عمر را دانه نماند
 و امید بهنج خویش و بیکانه نماند
 از هر چه بکُفیم جز افسانه نماند

بِرَبْعِيْتِ
 با جرخِ سستین کار مستیز و مرو
 با کدوشِ دهر در میا و یز و مرو
 یک کاسه زهر است که مرکش خوانند خوش در کس و جوع بر جهان

ذکر دُرّ اَوْغَانِیَانِ وَ جُرْمَانِیَانِ

در سنه سبع و خمسين
 که شاه شجاع مُتوجِه شيراز بود که بِلرستان رَوْد طائفه
 اِذَا مَرَّ اَوَّلَ شَكْرِيَانِ اَوْغَانِي وَ جُرْمَانِي دَرِ كَابِ اَوْ بُودَنْد اَمِيرِ عَلِي مَلِكِ كَه دَرِ
 مَدَّتْ بِرَجَادَهٗ اِطَاعَتِ رَا سَخِ بُودَ نَامَرِهٗ شُدْ كَه بِجَانِبِ رَوْدِ بَارِدُودِ
 جُونِ بَدَانِ جَانِبِ رَسِيدِ بَعْدَ از جَنْدِ رَوْدِ بِجِهَتِ صَحْرَايِ عُلْفَرِ اَرْمِيَانِ
 اَوْ نَقَطَايِ نَزَاعِي ظَاهِرُ شُدْ اَمِيرِ عَلِي مَلِكِ دَسْتِ دَرِ عِنَانِ نَقَطَايِ زِدْ وَ
 نَوَكَّرَانِ عَلِي مَلِكِ تَبْرِي نَزْدَنْد وَ نَقَطَايِ بَكُشْدِ عَلِي مَلِكِ رَا مَمْلُكَتِي
 وَ مَنَازِعِ دَرِ نَصْرَفِ اَمْدِ اَمِيرِ عَزِ الدِّينِ رَا كَه مُقَدَّمِ جُرْمَانِيَانِ بُودِ
 اَسْبِرْ كَرْدِ جُونِ بَرَادِرِ اَوْ اَمِيرِ شَمْسِ الدِّينِ مَلَانِمِ شَاهِ شَجَاعِ بُودِ بِجَالِ اَنَكِه
 خُونِ اَوْ بَرِ بَرِيدِ نَدَاشْتِ اَوْ دَا بِنْد كَرْدِهٗ بَكْرَمَانَ فَرِسْتَا دَرِ اَشَايِ رَاهِ اَمِيرِ
 عَزِ الدِّينِ اَنْقِدِ خَلَاصِ يَابْتِ بِجَانِبِ هِمْ كَسِ اَزِ مُوَكَّلَانِ مَعْلُومِ نَكْرَدَنْدِ دَرِ
 مِيَانِ هَرَانِ اَمْدِ وَ بَا جَمْعِي كَه اَزِ اَمِيرِ عَلِي اَنْزَدِهٗ بُودَنْدِ مَنقُوشْدِ وَ بَرِ سِرِ اَوْ
 بَرَا نَدَنْدِ عَلِي مَلِكِ خَافِلِ اَوْ رَا بَا حِدْمِ وَ حَشْمِ هَلَاكِ كَرْدَنْدِ جُونِ اَيْنِ جَمْرِ
 بَا مِيرِ بَارِ اَزِ الدِّينِ رَسِيدِ خَوَاسْتِ كَه بِرِ عَزْمِ اِثْقَامِ مُتَوَجِّهِ شُودِ

اما بواسطه آنکه عزیمت آذر با بجان داشت یکسال در توقف ماند
 ذکر عزیمت تبریز و سجرات **جون ممالک فارس و عراق**
 بر امیر مبارزالدین قرار گرفت و از هیچ طرف منازعی نماند در محرم سنه
 ثمان و خمسیز قانرا صفهان شد بالشکری ابو جوں تبریز بایت
 عراق رسید شاه سلطان با تمام اکابر و سرداران اصفهان استقبال
 کردند امیر مبارزالدین باند روم شهر رفت و در دار السلطنه آنجا
 نزول کرد چون شاه سلطان آنجه وظیفه جاسپاری بود بقتدر رسانید
 و عراق را تسخیر کرده و دشمنی بچون امیر شیخ را گرفته و بشیراز و نشاده
 توقع تربیت و عنایت داشت امیر مبارزالدین النفاقی نمود چه خواجر
 برهان الدین وزیر در خاطر امیر مبارزالدین نشاند بود که شاه سلطان
 هفصد تومان از مال عراق تصرف دارد این حکایت موجب رنجی
 و وحشتی شد میان ایشان با وجود این شاه سلطان طوئی سنکین
 کرد و پیشکشهای پادشاهانه کرد چون بسرفه حاضر شد ای
 انکه بک لقمه تناول کند بفرمود نا آن سرفه را غلوت کردند و بخی
 چند تحت بر زبان راند چه امیر مبارزالدین مردی بغایت شد و سخن
 سخن و بد خو و خون زیز بود **پدش**
 زخوی بداید نه بد تری نگرنا سوی خوی بد تگری
 مهز دوست هست از جهان خوی خوش بود خوی بد نیز کینه کش
 مدارا خود را برادر بود خود بر سرد انرا فرزند بود

انوان تربیت پدیدم

ستون خود برد باری بود جو تیزی کنی تن خواری بود
 فی الجمله این حرکت نیز موجب دشمنی شد میان خواهرزاده و خال
 در همین چند روز ایلچی از جانب جانی پیک خان بن ازبک خان بر سید
 با سب صد سوار که خان نیز آمد و ملک اشرف را قتل کرد و بر مسند
 خان نشست و امیر مبارز الدین را طلبید که به یسا ولی که جای او پذیر بود
 قام نماید امیر مبارز الدین سخنان سخت در جواب بگفت بعد از اقامت
 ایلچیان و اخراجات ایشان پشاه سلطان حواله کرد چون غلبه تمام بود
 و خرج ایشان بسی وجه بر می آمد و وحشت زیادت شد بعد از آن که
 ایلچیان را با سخنان نخوت امیر روانه کرد ایند خیر رسید که جانی پیک
 خان رنجور گشت و مراجعت با الوس خود نمود و اخی جو قدس تبریز است
 امیر مبارز الدین را داعیه فتخیر بلاد آذربایجان شد درین حال خیر
 متعاقب می رسید که جانی پیک خان وفات کرد و پسر او بردی پیک
 قائم مقام پذیر گشت و چند برادر دیگر که داشت مقتول کرد ایند وقت
 در میان ایشان واقع گشته امیر مبارز الدین عزم جزم کرد ایند و تهمینه
 اسباب لشکر مشغول گشت دوازده هزار مرد از لشکر عراق و فارس
 اختیار کرد و همچون برق روانه شد تبریز چون از جوادقان گذشت بهر
 شهر ولایت که نزول می افتاد سرداران و اکابر آنجا بیرون می آمدند و
 لشرف دستنویس می رسیدند چون امیر اخی جو از این حال خبردار شد
 با سی هزار سوار آراسته از تبریز بیرون آمدند و در موضعی که آنرا

میانہ میگویند فریقین بهم رسیدند امیر مبارزالدین مینہ پشاه شجاع
 داد و میسر پشاه محمود و خود در قلب لشکر با پشاه شاه محمود پیش
 خود بداشت و فرمود که لشکری هر یکی سینه جو به بر پیدازند و جمله
 کتد مولانا سعید مغفور مولانا کمال الدین لطف الله بس مولانا
 صدر الدین عراقی طاب الله تراهما کتد که در اکثر حروب که ملازم
 بودم و شمشیر مبارک سیف الله خالیدین ولید رضی الله عنه دانستم
 در کتاب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر سینه می بستم چون
 عساکر برابر یکدیگر می ایستادند شمشیر از نیام می کشیدم و این دعا
 از حق الله رضی الله عنه منقولست و بر آن شمشیر منقور بود بخواندم
 اللهم يا حافظ يا ناصر يا مشير يا نصير انصرنا بفتح قريب ونصر عزمنا
 وسه نوبت بیغ را بر روی لشکر اشارت میکردم مخالفان بهزیمت می
 شدند در جنگ بتریز کرت سیوم که دعا بخواندم بتری بر علماء را مد و علم
 بیفتاد و فتح شد اما دست راست اخوی جوق میسر امیر مبارزالدین بکنشد
 و در بس قلب کردیدند و قول را در میان گرفتند امیر مبارزالدین با پشاه
 بجی هر چند در صغر سن بود داد مردی بدادند و لشکر دشمن روی بهزیمت
 نهادند و بزرگان ایشان یا مقتول شدند یا گرفتار آمدند چون مینہ
 اخوی جوق شاه محمود را بکنشد اغروق و بنه او را غارت کردند امیر مبارز
 الدین بسرا از عقب لشکر فرستاد ایشان تا بخوان بر فشد و بشکر
 فرسیدند سه روز در اینجا بهزیمت مشغول شدند چون مراجعت نمودند

عاجل

امیرمبارکالدین فرزند آنرا بسختی برنجایند و جلد وی لشکرشاه
 بخورد و در فتح نامها که باطراف میفرستاد ذکر جلالت و
 بهادری و شجاعت شاه بچوبی کرد و بهیچ گونه ملقبت شاه محمود
 و شاه شجاع نمی شد بلکه در خلا و ملا بگلهای که نه مناسب بزرگان
 باشد ایشانرا مشورت میداشت و می رنجایند بدست
 درخت نازان آنرا که خوار که دارد بخورد رانگوشنای این حالات
 موجب کینه و درنجش میان پدر و فرزندان بود چون دوسه روزی
 در تبریز قرار گرفت در جمعه اول خود بر منبر رفت و خطبه بخواند
 بعد از آن اخبار متواتر گشت که از بغداد لشکری بنوع عزیمت تبریز آرد
 امیرمبارکالدین را صلاح در آن بود که مراجعت نماید چون متوجه
 عراق شد در راه همواره بکایت تخوی می نمود بگرفت بعضی و کور کردن
 بعضی فرزندان جرم شدند که ایشانرا از پدر ملالتی روی خواهد
 نمود این قصه را با شاه سلطان در میان نهادند چون در مقدمه
 ذکر نجش شاه سلطان رفته او دانما متوهم بود این حکایت
 بشنید محمداً شاه شجاع و شاه محمود شد بر آنکه پدر را بکشد و گفت
 اگر شما بدفع این کار مشغول نشوید او در اصفهان شما را خواهد
 گرفت و مرا کور خواهد کرد و فلان بن فلان از نوکران شما خواهد
 گشت چه امیرمبارکالدین بخواهد که بسیر کویک که از
 خوانزاده بدیع الحال متولد شده بر تخت نشاند و خود لشکر کش بود

ایشان بآنگه بگره بجهت و سو کند مفرودند که چون با صدها
رسند امیر مبارز الدین را بگریزد و مقید سازند در روز سه شنبه
منتصف شهر رمضان سنه تسع و خمسیزد در اصفهان نزول
اقاد و در روز یکدشت شاه سلطان در نیمه شب پنجشنبه بآلت
کس از ملازمان پیاده بخانه شاه شجاع آید و عرض کرد که من خواهم که
حکایت عهد و اتفاق به امیر مبارز الدین رسانند مذکور این حکایت
اعتیاری دارند فردا یک کس از مباحان نمی برد مصدر بران شد که فردا صبح
بس از طلوع آفتاب این کار را حرکت انداختند و کوه کردند شاه در حمام بود
شاه سلطان برخاست و وارد حمام شد و همان حکایت که در حمام
گفته بود با او تفریر کرد او در زمان سوار شد و بدو خانه ماند
امیر مبارز الدین بلا وقت مفرود بود شاه محمود را در دین پیر دست
بشا نند و شاه شجاع و شاه سلطان بر در این خانه که امیر مبارز الدین
در آنجا ملاوت میکرد با ایستادند پنج شتر مرد با مسافر بود اسیران
فرستادند که امیر مبارز الدین را بگردان او با این جماعت باندروند آمد
امیر مبارز الدین چون اینها را دید دانست که واقعه دست از
خواست که تمشیر ترک که در میان راه دودن بود اسیران
او را بگیرند و مقید ساختند بهمان لحظه شاه سلطان برفت
و خواجگه برهان الدین را صل کرد و در شب امیر مبارز الدین به
قلعه طبرک بردند بهمان شب چهار بر او تفریر کجیل میان کوهان

محمود
شاه محمود و سوزن
شاه محمود و سوزن

اِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّاُولِیْ الْاَبْصَارِ بِقَوْلِ كَلْفَ جِشْمٍ وَجَرَاعِ اِلَ
 مَطْعَمِ جَلالِ الدِّینِ شَاهِ شَجَاعِ بُوذِ وَبَعْقَلِ اَزَاكُشِ شَهْرِ بَارَانَ مَمْنَانَ
 بُوذِ وَبَعْلَمِ وَكَمَالَاتِ ظَاهِرِ وَبَاطِرِ اَزَاكُشِ بُوذِ آری بَدِیْتِ
 جُومَلِكْتِ زَا بَدِیْدِ اَیْدِ كَالِی كَمَالَتِ رَا شُوذِ بَیْدَا زَوَالِی عَیْنِ
 الْكَمَالِی رُحْمَهَ زِیْبَایِ جَلالِ وَكَمَالَ اُوذَاهُ یَا فُتِ بَدِیْتِ
 كَالِ كَا جِهَانَ نَفْضِ دَانَ اَزَانِ كِ جِهَانَ بَرَكْسِ اَفْزِ زَرْدَادِ وَجِشْمِ نَابِیْنَا اَكْر
 بَدِیْكَ بَصِیْرِتِ نَظْرِی دَرْ نَقَلِ بُوذِ كَارِ كُورِی وَجِشْمِ اَعْتِبَارِ دَرِ اَقْرَاضِ
 دَوْلَتِ نَابَا بَیْدَا زَكْرَسْتِی وَبَسَبِ اِسْتِیْلَایِ قُوْتِ عَضْبِی بَرِ حَرَكْتِی بَدِیْنِ
 هَوْلَا كِی اَنْ كَابِ نَقُودِی وَخُودِ رَا اَز سِرْ زَسْرِ شَرِ الْوَلَدِ مَن عَقَهْ وَ
 ضَبْعِ حَقَهْ دُورِ دَاشْتِی وَ شَقَقْتِ بَدِیْدِی اَز مِیَانِ رُكْرُفِی بَدِیْتِ
 بِسَقَقِی بَرِخِ نِكَهْ كُرْ اَز شَقِ هَرِ شَامَكِهْ زَخُونِ تَوَالِدِ دَامَنْتِ
 بَاغِ جِهَانَ بِبِزِ وَ مَدِیْنِ تَكُوی اَز اَنَكِهْ كُورِی دُرُوزِ كُورِی كُكِهْ
 نَابَا وَ جُورِ بِلْمِ وَ عَقَلِ وَ قَضَائِلِ وَ خَصَائِلِ حَمِیْهِ دُرُوزِ بَانَ خَا صِرِ وَ عَامِ یَقِیْنَا
 فَا مَّا اِذَا جَاءَ الْقَضَاعُ عَمِی الْبَصَرَ بَدِیْتِ
 قَضَاعُونَ زَكْرُوزِ وَ زَمِیْنِ وَ هَشِیْتِ بِرِ هَمَهْ زِ بَرَكَانَ كُورِ كَشِشْدِ وَ كَرِ یَفْعَلِ
 اَللَّهُ مَا یَشَاءُ وَ یَجْعَلُ كُمْ مَا یُرِیدُ هَرَجِیْبِ خَوَاسِنِ كُرْدِ وَ هَرَجِیْبِ خَوَافِ
 كُكِهْ كُورِ اِجَالِ وَ ذَهْرِی بَكِهْ اَبِنْ جُورِ وَ اَنْ جِرَا الْقِصَهْ اَسِرِ مِیَارِیْدِ
 الدِّینِ رَا اَز طَبِیْرِكَ اَصْفِیْنَهَانَ تَقَلَمَهْ اَسْفِیْدِ فَا رَسِنْ بَرْدَنْدِ بَعْدَانِ كِ
 دُومَاهِ اَظْهَارِ كُرْدِ كِهْ جِشْمِ مَن اَنْدَاكِ جِزِی كِی مِی بَیْدِ وَ كُورِ اَلِ رَا